سخن مدیر مسئول

بسم الله الرحمن الرحیم

گشـــود آن امّـــی غـــیر مُـــعلَّم | چـــو قـرآنـی ز «الرحـمن عَـلَّم»
چـه قـرآن؟ دفـتر تکـمیل اخـلاق | ز اعـــجازش مســجّل گشــته اوراق
مگـــو دفـــتر، غـرض از آفـرینش | مگـو دفـتر، جـهانی علم و بـینش
مگـو دفـتر کـه حبلی از خـداونـد | دهـد تـا بـنده را بـا خـواجـه پـیوند
چـــه دفـتر؟ تـحفهٔ روح الامـینی | چـــه دفـتر؟ لوح مـحفوظ زمـینی
مگـــو دفـتر، سـپهر عـلم سـرمد | مه اندر آن علی، مهرش محمّدﷺ
مگـو دفـتر کـه شـهرستانِ حکـمت | مـــحمّد، شـهریار آن ز رحـمت[1]

۱. این است آن سترگْنامهٔ خداوند بزرگ که بر آدمیان منّت نهاد و اذن داد تا در آن بنگرند و جان را در زلال جاری آن بشویند و به مدد آن تا آسمان معرفت، بال و پر گشایند.

و این است آن گرامی‌نامهٔ نامی آسمانی که در وصفش به تعبیراتی چون بصیرت، هدی، تبیان، نور، شفاء، برهان، حکمت، ذکر، فرقان و مانند آن سخن گفت تا همگان بدانند که برای نجات از دام دلبستگی به دنیا و رهایی از چاه تیرهٔ وابستگیهای رنگ و وارنگ، راهی جز تمسّک به این کتاب مبین ندارند.

۲. قرآن را چگونه بشناسیم؟ به تعبیر یکی از بزرگ‌ترین قرآن شناسانِ معاصر، از سه راه باید وارد شویم[2]:

الف. خداوند جلّ جلاله

«ممکن نیست تعریف قرآن، اِلّا از صاحب قرآن. اوست که می‌تواند تعریف کند. مرجع در

---

۱. از سروده‌های آیت الله شیخ عبدالسلام تربتی (شهاب). بنگرید: اندیشهٔ شهاب، تهران: زوّار، ۱۳۹۷، ص۳.

۲. نقل قولهایی که با حروف ایتالیک معیّن شده، همه، بخشهایی از بیانات فقیه بزرگ، حضرت آیت الله وحید خراسانی ـ دام ظلّه ـ در جلسات یکم تا چهارم درس تفسیر قرآن است. این دروس، از آذرماه ۱۳۸۶ آغاز شده است و همچنان ادامه دارد.

اینکه موضوع را بشناسیم، سه مرجع است؛ دیگر رابع ندارد... مقام اوّل: مقام الوهیّت است... الله نزّل أحسن الحدیث. این قرآن است به تعریف خدا. نتیجه این می‌شود: حدیث همهٔ ملائکهٔ مقرّبین در مقابل قرآن تحت الشعاع است. حدیث تمام انبیاء و مرسلین در مقابل قرآن تحت الشعاع است. چرا؟ چون به قول مطلق فرموده: أحسن الحدیث...»

ب. راه دوم، رجوع به پیامبری است که مخاطب مستقیم این وحی الاهی است و این حقیقت والای الاهی بر قلب بزرگ و شکوهمند حضرتش فرود آمده است:

«معرّف دوم، شخص اوّل عالم است و آن پیغمبر خاتم است... کسی که [اگر] عالم به هم بخورد، دلِ او تکان نم۲ی‌خورد... اگر جایی اعلام خطر کند، باید دید چقدر مطلب مهمّ است. بعد، رفع آن خطر چه قدر مهمّ است. اعلان خطری که کرد، فرمود: بعد از من، فتنه‌ها برای این امّت است... گفتند: راه چاره چیست؟... فرمود: کتاب الله العزیز... .»

ج. راه سوم، رجوع به کلمات بزرگ‌مردی است که به تصریح فریقین، بیشترین احاطه را بر قرآن داشت؛ چنان‌که کتابها و اسناد مکتوب موجود گواه آن است:

«مقام وصایتِ خاتم... امیرالمؤمنین علیه السلام، خطبه‌ای در نهج البلاغه دارد در تعریف قرآن.[1] *در این خطبه، حدود ۴۲ عنوان طرح شده... [از جمله] «بحرٌ لا یُدرکُ قَعرهُ»: دریایی است که قعر آن دریا، درک شدنی نیست. صیغه، صیغهٔ مجهول؛ موضوع، بحر است. اوّلاً تعبیر از قرآن به بحر، بحث مهمّی است. بعد، نکتهٔ دوم این است که قعر این دریا، درک شدنی نیست... کتابی که «تبیان کلّ شیء» است. این [نکته] اگر فهمیده شد، بعد کلام امیر روشن می‌شود که امیر الکلمات است... «إنّه لقرآن کریم.» خدا وقتی بفرماید این قرآن، کریم است، باید فهمید این کرم در این کتاب چیست. «فی کتابٍ مکنون.» آن کتاب مکنون، مستور از کلّ خلق است. این است که از قرآن، آنچه ادراک می‌شود به ما، فقط پرتوی است، نمی‌است از دریا... «لا یمسّه إلّا المطهّرون.»... باید از رجس پاکیزه شد، بعد تماس با لفظ پیدا شود. امّا تماس با معنی... آن تماس در معنی، چه لازم دارد؟ آن وقت مراتب طهارت، [پیوسته] بالا می‌رود... [طبق حدیث صحیح بر مبنای*

۱. بنگرید: نهج البلاغه، ترجمه و شرح مرحوم فیض الاسلام، خطبهٔ ۱۸۹، ص ۶۴۱.

عامّه] امّ سلمه می‌گوید: از رسول خدا شنیدم که فرمود: «عليّ مع القرآن و القرآن مع عليّ. لن يفترقا حتّى يردا عليّ الحوض...» آنچه در جملهٔ حضرت، محيّر العقول است، این است: معيّت، از عناوینِ ذات اضافه است. ذکر یک طرف، مُغنی از طرف دیگر است. در این عنوانِ ذات اضافه، کافی بود که آن طرف را مندرج کند؛ امّا در این تصریح، دقایقی به کار رفت. دو مرتبه برگشت و فرمود: و القرآن مع عليّ...یک دایره تشکیل داد، قرآن را وسط گذاشت، علی را دور آن، حلقه‌وار قرار داد: اوّل علی، آخر علی، وسط، قرآن... اگر این چنین است که قرآنی که: «له ظهر و له بطن»، قرآنی که: «له تُخومٌ و علی تُخومه تُخومٌ»... در این بطون، «تبيان كلّ شيء» است، آن کسی که با تمام این قرآن است و تمام این قرآن با اوست، کیست غیر از علی‌بن ابی‌طالب؟»

۳. لَختی از «آنچه باید می‌شد»، بازگردیم به «آنچه روی داد». به تاریخ بنگریم. کتابی آسمانی می‌بینیم که آن را از همراهِ همارهٔ آن جدا کردند. کتاب صامت را به ظاهر حرمت نهادند؛ امّا بدون توجّه به کتاب ناطق. در این کار، تمام تصریحها و تأکیدهای رسول امین ـ که آورندهٔ کتاب مبین بود ـ به فراموشی سپرده شد. و شد آنچه شد.

شأن قرآن چه باید باشد؟ «**كتاب أنزلناه إليك لتُخرج الناس من الظلمات إلى النور.**» (ابراهیم (۱۴) / ۱) بیرون بردن مردم (الناس یعنی تمام انسانها، از عالِم تا عامی، در تمام زمانها و تمام زمینها)، از ظلمات (تمام ظلمتها، که ظلمت در هر زمان و هر زمین، شکلی خاصّ خود دارد) به نور.

امّا این هدف در مورد قرآن، در موارد بسیاری، تحقّق نیافت. در تفسیر آن، اختلافها پیش آمد و «تبیین»ها، خود، زمینه ساز پیدایش «ظلمت»هایی دیگر شد؛ چگونگی‌ای که آورندهٔ قرآن هرگز اراده نکرده بود و بسا که با تعبیر «فتنه‌های پس از خود»، به همین ظلمت آفرینی و تفرقه افکنی، اشاره داشت.

۴. چرا چنین شد؟ خدای بزرگ در قرآن سترگ، خاستگاه اختلاف را «بَغْی بعد از علم» می‌داند:

فما اختلفوا إلّا من بعدما جاءهم العلم بغياً بينهم. (جاثیه (۴۵) / ۱۷)

تفاوتهای جزئی و سهوی، ناشی از جهل تواند بود؛ امّا اختلاف ماندگار و اثرگذار، بدین سان روی می‌دهد که کسانی پس از آگاهی یافتن، برنامه می‌ریزند و آنگاه، آن را به طور دقیق و روشن، اجرا می‌کنند. نگاهی به تحوّلات جوامع، از سرِ واقع‌بینی و ژرف‌نگری، این اصلِ جامعه‌شناختی را که قرآن بیان کرده بود، تأیید می‌کند. پس از این «اختلاف‌افکنی عامدانه» چه می‌شود؟ پاسخ به این پرسش، مقالی دیگر و مجالی دیگر می‌طلبد؛ امّا اگر به بحث خود بازگردیم، می‌بینیم که بَغْی (=سرکشی و تجاوز از حقّ خود) در میان امّت، ظلمی بزرگ در پی داشته است؛ با دو وجه بارز: اوّل: ظلم به کتاب الله، دوم: ظلم به آن بزرگ که پیامبر خاتم، به عنوانِ همراهِ همارهٔ کتاب به مردم شناسانده بود.

بجاست که کمی ژرف‌تر ـ گر چه به اجمال ـ به برخی از نکات این دو ظلم بزرگ بنگریم.

۵. چگونه به کتاب خدا ظلم شد؟

«**کتاب أنزلناه إليك لتخرج الناس من الظلمات إلى النور.**» (ابراهیم (۱۴) / ۱) *وقتی چنین کتابی آمد و این کتاب را، کتاب زید و عَمرو را بر آن مقدّم کرد، ظلم هست یا نیست؟...وقتی چنین شد... یُضلّ الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء. نتیجهٔ درک این جمله این است که قرآن بر هر کتابی برای معرفت و هدایت، باید مقدّم شود. ظلم این است که آن کتاب فلان و فلان را میزان* **ج** *بدانی و* **ج** *قرآن را به آن بسنجی. این ظلم است. عدل، این است که قرآن را میزان* **ج** *بدانی و* **ج** *افکار آدمیان را با آن بسنجی. اگر آن شدی، گمراهی. فما له من نور. اگر این شوی، آن وقت به کجا می‌رسی؟ جایی که:* **الذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا.**» (عنکبوت (۲۹) / ۶۹)

این حقیقت را در دیگر کلمات اهل بیت نور نیز می‌توان یافت:

من ابتغى العلم في غيره، أضلّه الله. (تفسیر عیّاشی، ج ۱، ص ۶)

من التمس الهدى في غيره، أضلّه الله. (همان، ص ۳)

و بدین سان، تفسیری روشن می‌توان یافت بر این کلام بلند و خردپسند الاهی، که فرمود: **يُضلّ من يشاء و يهدي من يشاء** (نحل (۱۶) / ۹۳؛ فاطر (۳۵) / ۸)

دریغا! که روی‌گردانی از تبیین عترت در تفسیر کتاب، چه فهمهای غلطی از قرآن پدید آورد.

۶. و امّا ظلم به تالیِ کتاب که وجه دیگر از ظلم به کتاب است:

کیست که شأن و رتبهٔ بلند امام امیرالمؤمنین علیه السلام را در حفظ، ترویج، تبیین و تفسیر قرآن نداند و از گره‌گشایی‌های آن امام همام در حلّ معضلات و پاسخ به شبهات مربوط به آن، بی‌خبر مانده باشد؟ کثرت شواهد از کتابهای فریقین، گوینده را از تفصیل در این مقوله، بی‌نیاز می‌کند؛ امّا پرسش اصلی اینجاست که با مبیّن کتاب چگونه رفتار شد؟ اهمّیّت این پرسش، زمانی بهتر درک می‌شود که به چنین آیه‌ای برسیم: **يُضلّ به كثيراً و يهدي به كثيراً و ما يُضلّ به إلّا الفاسقين**. (بقره (۲) / ۲۶)

پاسخ اجمالی در آخرین عبارت آیه آمده است. توضیح اینکه اِضلال خدا، یعنی خِذلان الاهی؛ که پس از بیان محکمات نقلی و شکوفایی عقل موهوبی، وقتی انسان نسبت به عوامل و اسباب توفیق خداوند، به اختیار خود، ناسپاسی روا داشت، خداوند، به عدل خود، زمینه‌های توفیق را از او بگیرد و او را با همان اصول اوّلیّه ـ که صد البتّه در حدّ کلّی، وسیلهٔ اتمام حجّت نیز می‌شود ـ رها کند.[1] این

---

۱. در مقام مَثَل می‌توان چنین گفت: آموزگاری در کمال دلسوزی و دقّت و پختگی، در طول سال تحصیلی، درس را به تمام دانش‌آموزان القاء می‌کند. در این میان، برخی از دانش‌آموزان، رفتاری نیکو نشان می‌دهند (گروه اوّل) و برخی دیگر با برخوردهای زشت، آموزگار را می‌آزارند (گروه دوم). البتّه آموزگار، لطف کلّی خود را به طور یکسان، با تمام دانش‌آموزان ادامه می‌دهد؛ امّا اگر دو دانش‌آموز ـ یکی از گروه اوّل و دیگری از گروه دوم ـ در روز امتحان، به مشکلی گرفتار شوند که بعضی از مطالب را فراموش کرده باشند، آموزگار به فرد اوّل، به دلیل سابقهٔ حُسن رفتار و ادب، کمک می‌کند تا از آن مشکل لحظه‌ای نجات یابد؛ امّا به فرد دوم چنین کمکی نمی‌کند. در فرهنگ دینی، این کمک کردن را «توفیق» یا «هدایت»، و آن کمک نکردن را «خذلان» یا «اِضلال» می‌نامند. مهمّ این است که هیچ یک از این رفتارها از ناحیهٔ خداوند متعال، ظلم نیست. رفتار اوّلی «فضل» و رفتار دوم «عدل» است. اینکه در برخی از

اِضلال ـ به همان معنی که یاد شد ـ عکس العمل سوء اختیار انسانی است که به تعبیر آیه، «فسق» را برگزینند. باز هم به آیات دیگر بنگریم:

فلمّا زاغوا أزاغ الله قلوبهم. (صفّ (۶۱) / ۵)

در حالی که اگر انسان به اختیار خود، هدایت را برگزیند و به جان بپذیرد، خداوند بر هدایت او می‌افزاید: **و الذین اهتدوا زادهم هدی.** (محمّد (۴۷) / ۱۷)

۷. از مهم‌ترین عوامل فسق، ظلم به دیگران است:

«ابتدائاً کار او (= خداوند سبحانه) هدایت است...ولی وقتی آن هدایت رسید و به آن هدایت ظلم شد، آن وقت است که سزای این ظالم، اضلال است... هر ظلمی جزای متناسب با آن ظلم را دارد؛ چون نظام، نظام حکمت است... و نضع الموازین القسط....والسماء رفعها و وضع المیزان... خاصیّت ظلم، این است: شهیدی که در راه پیامبر کشته شود، اوّل قطرهٔ خونش که می‌ریزد، تمام گناهان شُسته می‌شود، اِلّا یک گناه، و آن حقّ الناس است... .»

وقتی ظلم به یک درهم مال مردم، آن چنان بزرگ باشد که حتّی خون شهید ـ با تمام عظمتی که دارد ـ آن را نمی‌شوید، حساب ظلم به بزرگ‌ترین و برترین مبیّن قرآن چگونه است؟ و آن گاه که این ظلم بزرگ، به نامِ تفسیر قرآن صورت گیرد ـ یعنی توجیه این ظلم به مدد ظاهر برخی الفاظ قرآن ـ این ستم، مضاعف می‌شود. و این ظلم و ستمِ مضاعف، همان است که در طول سده‌های دراز، نه تنها بر خاندان پیامبر، بلکه بر تمام امّت ـ و در گسترهٔ بیشتر، بر تمام انسانها ـ روا داشته‌اند. این ظلم، به تعبیر امام سجّاد علیه السلام به «محو کتاب خدا» می‌انجامد؛ چنان که حضرتش در آخرین فقرات دعای آسمانی خود در روز گرامی عرفه، به درگاه الاهی عرضه می‌دارد: «**ولاتجعلني للظالمين ظهيراً و لا لهم على محو كتابك يداً و نصيراً.**» (صحیفهٔ سجّادیّه، دعای ۴۷)

۸. انسانها را روزی در پیش است که در ظلّ همای موعود عدالت، گریزِ دیو ظلم

دعاها، از عدل خدا به فضل او پناه می‌برند، چنین مبنایی دارد.

را شاهد باشند و در پرتو نور عدل، ظلمتِ همه‌گونه ظلم و ستم محو گردد؛ به ویژه بزرگ‌ترین ظلم که ظلم به بزرگ‌ترین بندگان خداست؛ یعنی پیامبر و خاندانش علیهم‌السلام.

نیز در آن روز، امام موعود ـ عجّل الله تعالی فرجه ـ خیمه‌هایی بر پای می‌دارد و به تعلیم قرآن می‌پردازد (ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶).

آن امام همام «هوای مردم» را به «هدایت الاهی» بر می‌گرداند؛ همان‌گونه که پیش از آن، هدایت را به هوای نفس، برگردانده بودند. (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۳۸) بدین سان، حضرتش کار رسول خاتم را در تعلیم کتاب خدا (جمعه (۶۲) / ۲) و تبیین آن (نحل (۱۶) / ۴۴) پی می‌گیرد[1] و برگی دیگر در حیات انسان می‌گشاید که دیدهٔ بشر مانند آن ندیده و گوش او مانند آن را نشنیده است.

و ما دیده به آن بامداد روشن دوخته‌ایم. ألیس الصبح بقریب؟[2]

---

۱. البتّه حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله در کار تبیین قرآن، با کسانی طرف بود که در مورد قرآن هیچ گونه آگاهی نداشتند؛ امّا حضرت خاتم الاوصیا علیه‌السلام با افرادی رویارویی خواهد داشت که با «تفسیر به رأی»، چهره‌ای غلط از حقایق قرآن ترسیم کرده‌اند؛ ولی اصل هر دو کار، یکی است؛ چرا که «ظهور»، تداوم «بعثت» و تحقّق بخش اهداف آن است.

۲. با تشکر از حجّت الاسلام محمّدحسین یوسفی که نوارهای دروس یاد شده را در اختیار ما نهادند و نیز سرکار خانم فیروزه سبحانی که در تنظیم نگارشی آن دروس به ما مدد رساندند.